

گفت‌وگو بارضا لواسانی؛

هنر، فرمول پذیر نیست



عکس: سید زینبی

خیر، برای من شعر بخشی از علاقه شخصی‌ام است. تصورم هم این است که یکی از مهم‌ترین و قدرتمندترین ابزار ما در ایران شعر است. البته باید اضافه کنم منظور من قافیه و ردیف نیست و خود ذات شعر مدنظرم است که در دوران مختلف تغییر می‌کند ولی همچنان شعر می‌ماند. در فرهنگ و زبان شعری ما معنای کلمه‌ای مانند گل در دوران‌های متفاوت تغییر می‌کند ولی همواره یک معنای مشخصی هم با خودش دارد. منظورم این است وقتی که یک کلمه در دوره‌های مختلف بارهای مختلف را بر پوش خودش بکشد، این مشخص می‌کند که شعر توانمندی بسیار بیشتری دارد. خب، در نقش هم مانند شعر همین‌اتفاق افتاده است در مینیاتور هم به همین‌گونه نقوش در ادوار مختلف با تغییراتی مختلف معناهای خودشان را تغییر داده‌اند. وقتی می‌گویم آثار رضا عباسی شعر به حساب می‌آیند، به همین دلیلی است که ذکر کردم. در آثار رضا عباسی می‌بینیم او یک آدم کشیده اما این آدم آنقدر ساده شده است که تمام مناسباتی که در یک معماری یا یک ساختار هست، در آن اثر هم می‌توانیم ببینیم. اینکه مفاهیم کلی هنرها مثل خطاطی یا مینیاتور یا معماری به هم نزدیک هستند، به نظر من در یک اندیشه هست و همه اینها با همین اندیشه با یکدیگر هماهنگ می‌شوند. شما هرکدام از اینها را کنار هم بگذارید، درست از آب درمی‌آید. خیلی از مواقع ساده‌کردن یک شکل برایم جذاب است که ببینم تا کجا می‌توان پیش رفت و به یک نقش رسید. حدس

من این است مدت زیادی است که ما نقش کار نکرده‌ایم.

بخشی از سوال من همین بود که ما ارتباط ارگانیک یین معماری و نقاشی، کاشیکاری و دیگر هنرها می‌بینیم نقشی که در موردش حرف می‌زنیم در تمام اینها مشترک است. ولی اگر بخواهیم در مورد امروزان صحبت کنیم، به عنوان یک نقاش من فکر می‌کنم این هماهنگی‌ها دیگر وجود ندارد حالا شما فکر می‌کنید با این نوع نگاه‌کردن همچنان می‌شود اثری را خلق کرد که جامعه‌ای اینقدر ناهموگن، بتواند با آن ارتباط برقرار کند؟

تجربه من می‌گوید این اتفاق می‌تواند بیفتد و این هم به این صورت که تمام آن نقوش را دوباره طراحی کند و فکر می‌کنم بدون طراحی و ممارست این کار ممکن نیست. هر کدام از موتیف‌ها را می‌توان مناسب با دوره طراحی کرد تا اینها دوباره یک هماهنگی را به هم برسانند و فکر می‌کنم دوباره همه اینها را باید از منظر شعر طراحی کنیم و تنها منظر مبانی هنرهای تجسمی

من این است مدت زیادی است که ما نقش کار نکرده‌ایم.

بخشی از سوال من همین بود که ما ارتباط ارگانیک یین معماری و نقاشی، کاشیکاری و دیگر هنرها می‌بینیم نقشی که در موردش حرف می‌زنیم در تمام اینها مشترک است. ولی اگر بخواهیم در مورد امروزان صحبت کنیم، به عنوان یک نقاش من فکر می‌کنم این هماهنگی‌ها دیگر وجود ندارد حالا شما فکر می‌کنید با این نوع نگاه‌کردن همچنان می‌شود اثری را خلق کرد که جامعه‌ای اینقدر ناهموگن، بتواند با آن ارتباط برقرار کند؟

تجربه من می‌گوید این اتفاق می‌تواند بیفتد و این هم به این صورت که تمام آن نقوش را دوباره طراحی کند و فکر می‌کنم بدون طراحی و ممارست این کار ممکن نیست. هر کدام از موتیف‌ها را می‌توان مناسب با دوره طراحی کرد تا اینها دوباره یک هماهنگی را به هم برسانند و فکر می‌کنم دوباره همه اینها را باید از منظر شعر طراحی کنیم و تنها منظر مبانی هنرهای تجسمی

من ندیده‌ام که این روزها گرایش به طراحی وجود داشته باشد. وقتی کسی چیزی را سهل‌الوصول به دست می‌آورد، می‌تواند آن را نیز با درجات اجرایی متفاوت تکرار کند. ولی در اصل آن رازی پنهان برای کشف‌کردن نیست. این روزها خیلی چیزها را به همین منوال می‌بینم که متوجه می‌شوم این در واقع دوتا انتخاب است که شاید هم اصلا خود شخص آن را انتخاب نکرده باشد و بازار و شرایط این انتخاب را بر او تحمیل کرده باشند

بله، همین‌طور است و نیاز به دانش و پیشینه از نقش دارد. اما من خوشبین هستم و فکر می‌کنم اگر توانسته‌ام از میان هزارتا طراحی به یک نقش نزدیک شوم پس دور از ذهن نیست که بشود این کار را انجام داد، چون اینها می‌تواند ادعا به نظر برسد، اما حدس من این است که می‌توان یک کارهایی کرد؛ همین که ما بفهمیم در موسیقی کجا برخورد احساسی می‌شود و کجا برخورد تکنیکی است. وقتی شما توانید این تفکیک‌ها را انجام دهید، کم‌کم می‌توانید خودتان را با اصلش هماهنگ کنید و می‌توانید بگویید که من شعر می‌توانم نه تکنیک و این مرحله‌ای است که شما از مرتبه علوم وارد مرتبه اندیشه می‌شوید. خب، خود این به آدم چیزهایی می‌دهد که نوع نگاهمان را تغییر می‌دهد و اینکه من می‌گویم نقش، به این دلیل است که من خیلی نشنیده‌ام مثلاً کسی بگوید بیایید نقش کار کنیم. این بیشتر جست‌وجوی شخصی من است و ممکن است دیگران این را انجام داده باشند و فقط من بی‌خبر هستم. البته بیشتر شنیده‌ام که می‌خواهند نقشی را به‌روز کنند و در این به‌روزردن، کاملاً از منظر هنرهای تجسمی وارد می‌شوند. بنابراین نتیجه کارشان نیز کاری فرمی خواهد بود که نمی‌تواند جهانشمول باشد و توقع سلیقه محدودی را برآورده خواهد کرد. حداقل می‌توانم بگویم زیبایی‌شناسی به وجود نمی‌آید. حدس من این است که باید در این مسیر کمی نگاهمان را وسیع‌تر کنیم تا تمام آدم‌ها بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. البته این ارتباط به خود آدم‌ها بستگی دارد، مانند غزلیات حافظ که هر کس بسته به فکر و دانش خویش از حافظ برداشتی جداگانه، اما زیا دارد. تلاش من این است که این حرکت‌الگوی من باشد تا ببینم چگونه ما را به آن سطح از برداشت می‌رساند که در عین‌سادگی

تجسمی

ادامه از صفحه ۱۱

اهمیت صدا

درواقع باید بتوانیم از بستر یک‌سری داده‌های صوتی حوزه مطالعه را بسط داده و نشانه‌ها و در عین حال داده‌های بیشتری را برای مطالعات میدانی در اختیار داشته باشیم. این موضوع زمانی اهمیت می‌یابد که بدانیم صدا در فضاهای عمومی علاوه بر کارکردهای اجتماعی خاص خودش، معرف نحوه عملکرد نهادهای اجتماعی نیز است. شهروان‌دار افزود؛ امروزه بخشی از مطالعات صدا در علوم انسانی، در حوزه انسان‌شناسی شناختی و علوم‌شناختی دنبال می‌شود. در علوم شناختی بحث بر سر سیستم‌های درک و دریافت صدا توسط انسان است. رابطه انسان با صدا و مساله کدگذاری برای درک فضا به‌وسیله صوت و در عین حال پاسخ به محرک‌های صوتی توسط انسان از جمله موضوعات مورد توجه علوم‌شناختی در زمینه صداست. این مطالعات اتفاقاً با پیدایش صداهای الکترونیک در مسیر پرشتاب‌تری پیش رفته و در است. این مطالعات، رفتار انسان را در پاسخ به محرک‌های صوتی مثلاً زنگ‌های موبایل، صداهای دیجیتال و در واقع تمام آیکون‌هایی که نشانه‌های صوتی را با خود حمل می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌دهد. با این حال در فضای آکادمیک و در حوزه علوم‌شناختی هرچند به صورت پراکنده پژوهش‌های قابل توجهی وجود دارد. تداعی تصویر با صدا یا به طور کلی بازخوانی حافظه بصری از طریق اصوات و همچنین بررسی کارکرد صدا در به یادآوردن تجربه گذشته و یادآوری درک آدمی از فضا و مکان توسط حامل‌های صوتی، از جمله موضوعات دیگر مورد توجه در انسان‌شناسی شناختی و صدا است. شهروان‌دار، صداها را در یک طبقه‌بندی کلی به سه‌دسته

anthrophy. Geophony و صداهای Biophony تقسیم کرد. صداهای anthrophy شامل تمام اصواتی است که به وسیله انسان تولید می‌شوند و رابطه مشخصی با فضای زیستی، اجتماعی و فرهنگی انسان دارند؛ در نتیجه موسیقی را نیز در برمی‌گیرند. صداهای Geophony در برمی‌گیرند. صداهای طبیعی هستند؛ همه صداهایی که در طبیعت غیرجاندار وجود دارد؛ صدای باد و باران و رعد و برق و... . صداهای Biophony صداهای زیستی هستند و شامل صدای همه جانداران و جانوران غیر از انسان می‌شود. هرکدام از این‌گونه‌های صوتی می‌توانند با یکدیگر یا مجزا با هم ادغام شوند و تولید آمیبانس کنند. شهروان‌دار در بخش دیگری از سخنان خود پرسشی را مطرح کرد که آیا صدا یک داده اتئورافیک در اختیار ما قرار می‌دهد و آیا می‌توانیم در کنار مطالعات حوزه انسان‌شناسی از صدا به عنوان یک داده جدید استفاده کنیم؟ او در پاسخ گفت:

صدا در روند پژوهش اتئورافیک، داده‌های جدیدی را در اختیار ما می‌گذارد. داده‌ها فراتر از محتوای صوتی هستند و نوعی نشانه و داده فرهنگی از فضا محسوب می‌شوند. در نتیجه ثبت صدا به مثابه یک کنش اتئورافیک می‌تواند مورد توجه روش‌های پژوهش‌های مردم‌نگارانه باشد. صدا با ویژگی‌های جغرافیایی، جمعیتی و نیز گونه‌شناسی فضا در ارتباط است؛ یعنی صدا حاوی داده‌هایی برای طبقه‌بندی فضا نیز هست. در عین حال صدا می‌تواند معرف خرده فرهنگ‌ها یا مسایل فرهنگی مربوط به زمان و... باشد. در این شرایط در کنار روش‌های رایج مردم‌نگاری، به مشاهده، مصاحبه و روش‌های استنادی تاریخی، «شنیدن» هم می‌تواند اضافه شود. شهروان‌دار در پایان به نمونه‌هایی از مطالعات انسان‌شناسی صدا اشاره کرد و سخنان خود را با ذکر این مطلب خاتمه داد که نیروهای هژمونیک جهانی مساله هسان‌سازی فضاهای اجتماعی و فرهنگی را بر همه شهرهای رو به توسعه تحمیل کرده است.

اتاق روشن

نکاتی درباره عکس‌های امیرحسین حشمتی

درعکس‌ها، گویی بادمی‌آید

حسین گنجی . پژوهشگر و عکاس

«زندگی برای من عکاس، در قاب‌کشیدن آنچه دوست دارم است تا انگاشتی دیگر از جهان پیرامونم بسازم.» در ابتدای ورود به طبقه‌دوم گالری شیرین، این روزها با این جمله مواجه خواهید شد. این جمله از اختلافی برمی‌آید که دوگروه برسر آن همواره در گفت‌وگو و بحث بوده‌اند؛ گروهی واقع‌نگار که عکاسی را جز نشان‌دادن آن چیزی که می‌بیند، نمی‌دانند و هیچ‌گونه تغییر را برنمی‌تابند و گروهی که عکاسی را فراتر از یک مستندنگاری ساده می‌دانند. پس اینجا ما با جهانی مواجهیم که عکاس می‌پسندد و دوست دارد به دیگران نشانش دهد. عکاسان بعد از این مناقشه کوتاه با یک مناقشه بزرگ‌تری هم همواره رودرو هستند و آن اینکه آیا عکس واقعیت را می‌گوید یا بخشی از واقعیت که می‌تواند وارونه جلوه داده شده باشد که این مناقشه، نته‌تها درگیری میان عکاسان بوده که یک سر ماجرا به فیلسوفان و پژوهشگران حوزه هنر نیز کشیده شده است. این یعنی گاهی عکاس دست می‌برد و به‌نوعی واقعیت را نشان می‌دهد که معنای دیگر جز ماهیت موجود آن را به ذهن تماشاگر آن عکس می‌نشاناند. البته منظور از دستکاری، فتوشاپ و اینگونه از ابزارها دستکاری نیست که اینها طور دیگر و راه دیگری است که برخی عکاسان به آن دست می‌زنند و بحث اینها جداگانه است.

اینکه ما بخواهیم با طبیعت چگونه برخورد کنیم و اینکه از چه زاویه و با چه منطق و درون‌یاتی به سراغ بیرون یعنی طبیعت برویم، همواره بحث مقدماتی و اولیه دوربین‌به‌دستان تاریخ بوده است. در نمایشگاه هفت‌سال عکس امیرحسین حشمتی، او با این گذاره و جمله کوتاه به تماشاگر نشان می‌دهد می‌خواهد محیطش را آنگونه که دوست دارد نشان دهد و می‌خواهد انگاشت دیگری به نوعی یعنی انگاشت تازه از جهان پیرامونش بسازد. او با به نمایش گذاشتن، عکس‌های آرام، خواب‌گونه و اندکی روایی که در برخی عکس‌ها، گویی باد می‌آیند و در برخی عکس‌ها، گویی زمان از کار افتاده و جهان در یک نقطه شاعرانه مکث کرده است، انگاشت تازه از جهان پیرامونش ساخته و به نمایش گذاشته است. البته اگر ساختن را به این معنا بگیریم که نه به لحاظ فیزیکی، بلکه به لحاظ معنایی چیزی را به تصویر بیفزاییم و معنایی دیگر به تصویر ببخشیم. البته این استدلال و این نوع نگاه شامل تمامی عکس‌های امیرحسین نمی‌شود زیرا در برخی از عکس‌های نمایشگاه تصویر ساده‌ای را می‌بینیم که از محیط پیرامون عکاس حکایت دارد؛ همان محبظی که او نمی‌خواهد به آن سوار شود یا چیزی را بر آن بیفزاید. فقط صحنه زیبایی را در زمان و نور مناسب با قاب‌بندی درست شکار کرده است. این به‌تصویرکشیدن محبط یا به‌نوعی عکاسی گزارشی از پیرامون خود، چیزی نیست که فضیلت عکاس را نشان دهد، بلکه اتفاقاً و طبق نوشته خود عکاس بر نمایشگاه و اظهارنظر او در کتابی که در جوار همین نمایشگاه برای فروش عرضه شده است، هنر از آنجایی در عکاس، خودش را به‌خوبی نشان داده است که چیزی افزون بر محیط، با چیز نادیده یا کم دیده از پیرامونش را به بیننده ارایه می‌دهد. در برخی از عکس‌ها معنایی از



عکس برمی‌خیزد که گویی انگاشت متفاوت و نویی از جهان پیرامون خود ارایه داده است، چپچپ باد میان درختان یا احاطه مه بر عمق میدان عکس، به‌نوعی که هم قواره شاعرانه به‌تصویر می‌دهد و هم تتهایی انسان را به نمایش می‌گذارد و هم اینکه گویی عکاس این تصاویر را در رویا و خواب گرفته است. این همان ارزش و معنای تازه و افزون‌شونده‌ای است که می‌توان به‌عنوان انگاشت تازه از طبیعت، معرفی‌اش کرد. جالب است در عکس‌های کوچک این نمایشگاه که در ابعاد بسیار کوچک ارایه شده‌اند، همان تصویر یک‌دست و ساده از محیط به نمایش درآمد و در تصویرهای بزرگ و قاب‌هایی با ابعاد بزرگ‌تر این نمایشگاه، عمدا تصاویر خواب‌گونه و روپاوار به نمایش گذاشته شده است. نوعی نگاه سهراب سپهری‌گونه در عکس‌ها دیده می‌شود که به نوعی می‌تواند تأثیر ادبیات و خوانش شعر سهراب بر عکاس باشد. تصویر جنگل و وزش باد و نوع خاص کادربندی‌ها و آن نور بسیار کم‌سوی پس درخت‌ها شباهت بسیاری به نقاشی سهراب از درخت‌ها و البته به جنس شعرهای او دارد که در عکس‌های دیگر نمایشگاه این همجنسی و همخوانی را می‌توان دید؛ ارایه عکسی با کم‌ماه نیمه در بالا و درختی هم‌گرفته و تنها در پایین قاب و میان این دوفاصله بسیار بزرگ و بلند که به شب بهمان می‌زند، این همان عکس سهراب و یا تنهایی پرنده و سیم‌برق (نشانه‌ای از مدرنیت)، شعرهای سهراب و حال‌وهوای طبیعت دوستی از آن جنس را به بیننده منتقل می‌کند.

امیرحسین حشمتی همان‌طور که خودش در ابتدای کتاب نوشته او به صورت تجربی و به‌خاطر زیست طولانی‌مدت با طبیعت علاقه‌مند به عکس شده و آموخته و اندک‌اندک به کادربندی دلخواه خود از عکس و خود و زندگی رسیده است. رجوع به طبیعت و بیرون، به‌نوعی رجوع به خود درون خود هم هست. در روند عکس‌های امیرحسین حشمتی می‌توان دید که بیشتر و بیشتر به آن نوع نگاه ممتاز و خاص خودش از طبیعت دارد نزدیک می‌شود. این همان حرفی است که عکاس در قالب کارهایش می‌زند، مثل هر هنرمند دیگری که ارزش را زبانی می‌سازد برای بیان آن معنایی‌ای که به آنها علاقه‌مند است.